

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۲۸ دسمبر ۲۰۲۴



داکتر محمد قراگزلو

اسرار ادبارِ اقتدارِ بشار! ۲. ترکیه و اسرائیل به جای امریکا

من دمشق هستم... اگر بدنم را بشکافید

از آن خوشه های انگور و درختان سیب جاری خواهد شد.... نزار قبانی

درآمد ۲! چرا سوریه؟

در بخش نخست این سلسله مباحث، به صراحت نوشتم که دولت استبدادی سرمایه داری سوریه از یک مثلث فاسد اقتصادی و نظامی و امنیتی و سیاسی تکوین یافته بود. ضلع اقتصادی بشدت تبهکار این مثلث را **رامی مخلوف** (پسردانی بشار) معرفی کردم که با چنگ انداختن بر بخش غالب اقتصاد سوریه و تداوم و گسترش خصوصی سازی هانی که از سال ۱۹۹۰ به دستور حافظ اسد شروع شده بود، یک عده الیگارش را اطراف خود جمع کرده بود تا سفره و جیب مردم کارگر و زحمتکش سوریه را خالی کنند. ضلع دوم را **ماهر اسد** (برادر کوچکتر بشار) دانستم که قدرت نظامی امنیتی را با تکیه به خشن ترین گنگ های بازمانده از دوران پدر تحت سیطره خود داشت و کوچکترین اعتراضی را بشدت سرکوب می کرد. ضلع سوم و مکمل را شخص **بشار خواندم** که ضمن اتصال دو ضلع پیش گفته مناسبات دولت با قبایل و گروه ها و فرقه های داخلی را تنظیم می کرد و مسؤلیت سیاست خارجی و ارتباط با دولت ها را نیز به عهده داشت و نماد حکومت و دولت به شمار می رفت. با وجود این سه ضلع هرگونه چرخش و تغییر مسالمت آمیز قدرت سیاسی به طیف های دیگر عملاً غیر ممکن بود. نام این مناسبات را **حکومت استبدادی مبتنی بر اقتصاد نئولیبرال فقرزا** گذاشتم که نمی توانست برای مدتی طولانی از سوی مردم سوریه تحمل شود مگر به ضرب و زور سرنیزه و خونریزی. مضاف به این که در تمام کشورهای منطقه خاورمیانه و افریقای شمالی و حتا قفقاز انتظار تغییرات مثبت و مفید سیاسی اقتصادی با وجود دولت های بورژوائی اتوریتین بدون یک انقلاب اجتماعی توده ئی عملاً امیدی واهی است. در مورد مناسبات اقتصادی و روابط سیاسی حاکم بر سوریه در ادامه این مجموعه به تفصیل سخن خواهم گفتم. اما وقتی از "دیکتاتوری" اسد و به تعبیر من دولت بورژوائی اتوریتین و محافظه کار وی سخن گفته می

شود و این امر عامل اصلی به خاک و خون کشیدن اعتراضات ۲۰۱۱ جا و جار زده می شود آنگاه هر ناظر عاقلی حق دارد بپرسد که در کدام یک از سرزمین های خاورمیانه و افریقا و چرخش مسالمت آمیز قدرت سیاسی یا انتخابات آزاد و دمکراتیک (مثلاً به شیوه پارلمانتاریستی غرب) حاکم است؟ بگذریم از این که دمکراسی روش تغییر ساختاری حکومت نیست و از درون صندوق رأی نیز تا کنون هیچ تحفه ای بیرون نیامده است اما آیا دولت های عربستان و قطر و امارات و بحرین و کویت و مصر و اردن و عراق و سودان و پاکستان و افغانستان و ترکیه و ایران و آذربایجان و تاجیکستان و قزاقستان و قرقیزستان و گرجستان و در این زمینه فرقی با سوریه دوران اسد داشته اند یا دارند؟ مگر در ایران معاصر که تا کنون بیش از ۴۵ بار انتخابات برگزار شده است اوضاع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بعد از هر انتخابات تغییر ملموسی به سود مردم کرده است؟

ممکن است گفته شود که در ایران زمان پهلوی و جمهوری اسلامی قدرت سیاسی در یک مکان و نهاد معین متمرکز بوده و این مرکزیت سیاسی اقتصادی نظامی اجازه تغییر نمی داده است و کماکان نیز نمی دهد. ادعای نامربوطی نیست اما مگر در ترکیه و آذربایجان و عربستان و اردن و قطر و کویت و پاکستان و ازبکستان..... شرایط غیر از این است؟ تازه مگر در فرانسه و المان و هالند و ایتالیا و انگلستان و یونان و اسپانیای.... دمکراتیک بعد از هر انتخابات آزاد و تغییر دولت زندگی به نفع مردم کارگر و زحمتکش تغییر می کند؟ از سارکوزی به اولاند و از ایشان به مکرون! از مرکل به شولتزر. تغییر مکرر دولت و دست به دست شدن آن میان دو حزب محافظه کار و کارگر در انگلستان. سیکل معیوبی که بیش از یک قرن است در دمکراسی های لیبرال غربی تکرار می شود. اساساً این چه بلانی است که به ویژه بعد از فروپاشی دیوار برلین گریبان چپ را گرفته و تکیه به دمکراسی را به جای اتکاء به طبقه نشانده است؟ به هر حال این نکات را گفتم تا بیرسم چرا با وجود مانستگی های عجیب سیاسی میان تمام دولت های منطقه ما و حتا شباهت کم و بیش این دمکراسی ها با نوع غربی آنها خشونت های وحشیانه منتج به "رژیم چنج" فقط در افغانستان و عراق و لیبیا و سوریه صورت بسته است؟ مگر حکومت الهام علی اف موروثی نبوده و از پدر به پسر نرسیده است و استبدادی نیست؟ چرا هیچ فرد و سازمانی نیم نگاهی به این دولت خونخوار نمی اندازد؟ (شاید چون مانند دولت اسد متحد جمهوری اسلامی نیست!) مگر بن سلمان – که روزنامه نگار را مثله می کند – از کره مرخ آمده است؟ پادشاه اردن عبدالله دوم چطور؟ (شاید چون متحد ناتو و دوست اسرائیل است و خیلی گوی گوی و مگولی و همیشه شاد است کسی با او کاری ندارد!) حکومت کودتائی مصر چطور؟ اردوغان چه؟ واقعاً چگونه می توان از جنایات اردوغان و جهادی های نیابتی او بسادگی گذشت؟ نه مگر بیش از ۳۰ هزار جنگجوی داعش زیر نظر چشمان تیزبین "میت" وارد خاک ترکیه شدند و با اسکورت نیروهای امنیتی این دولت به عراق و سوریه یورش بردند و نفت عراق را استخراج کردند و به ثمن بخش به دولت اردوغان بخشیدند و اسلحه گرفتند؟ چرا جهادی ها به ترکیه و آذربایجان و مصر و اردن و عربستان و قطر و کویت و امارات و بحرین و عمان.... که حکومت های شان – مانند سوریه- هم استبدادی و فردی است و اقتصادشان نیز بشدت فقرزا حمله نمی برند؟ چگونه است که این جهادی های مؤمن و مسلمان – به قول دکتر نجیب – تا کنون یک گلوله به سمت اسرائیل شلیک نکرده اند؟ چگونه است که این جهادی های تروریست یک شب از بندر بن غازی^۲ سر در می آورند و با حمایت علنی میراژهای فرانسه و ارسال خیل اسلحه از بروکسل قذافی را تکه پاره می کنند اما خودشان و حامیان شان در ناتو با عبدالله دوم و ژنرال سیسی کاری ندارند؟^۳ چگونه است که پس از بارزسی مأموران آژانس انرژی اتومی – حتا از یخچال شخصی صدام – و تأکید بر فقدان هرگونه سلاح اتومی و کیمیائی و راکت بالستیک باز هم عراق هدف امپریالیسم امریکا و انگلستان قرار می گیرد و شخم زده می شود؟^۴ سوریه

در این میان چرا هدف تجمع جهادی واقع می شود و جنبش نان و آزادی اش به سرقت می رود؟ در ادامه به پرسش فوق نیز تا حد ممکن پاسخ خواهم داد؟

پ. فشرده داستان دخالت ترکیه و اسرائیل در سقوط دولت سوریه!

بدون این که قصد داشته باشم کرونولوژی بحث را بشکافم لاجرم به همین اندک بسنده می کنم که اصل داستان از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ شروع شد. جورج بوش دوم و یک عده گنگستر در تیم او - از دونالد رامسفلد و رایس و چنی و پاول گرفته تا ولفوویتز - کاخ سفید را تحویل گرفته بودند. غالب این افراد از نهادهای نظامی و امنیتی امریکا آمده و در شمار شیفتگان شیکاگوئی میلتون فریدمن بودند. بوش اگرچه دالان های کاخ سفید را به اعتبار یک دوره ریاست جمهوری پدر خود و جنگ اول خلیج تجربه کرده بود اما ضربه ۱۱ سپتمبر با حمله صدام حسین به کویت متفاوت بود. این بار و از قرار هم امنیت امریکا به خطر افتاده بود و هم اعتبار دولت جدید زیر سؤال رفته بود. نیازی به تحقیق و بررسی FBI نبود. القاعده و بن لادن دم دست بودند. افغانستان که با حمایت مستقیم ریگان و تاجر ابتداء به مجاهدین پروامریکائی ربانی - مسعود - یونس قانونی سپرده شده بود به دلیل اختلافات داخلی این جماعت در اختیار طالبان قرار گرفت. گروهی که علناً از سوی دولت پاکستان و ISI و عربستان و سایر شیخ نشین ها حمایت می شد. حمله به برج های دوگانه منهن به فرماندهی خالد شیخ محمد تبعه پاکستان و مستقر در کویت - پیشاور و چند تروریست تبعه عربستان صورت گرفته بود و بن لادن - ظواهری بعد از پایان عملیات از ماجرا مطلع شده بودند. همه عوامل حمله در شهر مانسره پاکستان آموزش نظامی دیده بودند و حتا یک نفرشان هم افغان نبود. پنتاگون و سیا اما آگاهانه و هوشمندانه دو دولت دوست و برادر یعنی پاکستان و عربستان را رها کردند و وارد جنگ با "دشمن غیر واقعی" در مکانی "اشتباه" شدند. یک سال پس از این واقعه در تاریخ ژانویه ۲۰۰۲ جورج بوش ستراتیژی جنگی امریکا را حول برنامه "محور شرارت" و "جنگ با تروریسم" مطرح کرد. این محور به طور مشخص سه دولت و در مرتبه بعدی ۱۰ دولت مسلمان نشین را در بر می گرفت. از نظر دولت امریکا، عراق و کوریای شمالی و ایران اولویت های اصلی حمله نظامی و اضلاع اساسی مثلث محور شرارت به شمار می رفتند. واقعیت این است که هیچ یک از این سه دولت کوچکترین نقشی در واقعه ۱۱ سپتمبر نداشتند. با این حال دولت های دوم و سوم خیلی زود از این محور حذف شدند. کوریای شمالی دولتی هسته ئی بود و امریکا می دانست که حمله به این کشور نه فقط کوریای جنوبی را نابود خواهد کرد بلکه دو تیپ از ارتش امریکا مستقر در کوریای جنوبی نیز دود خواهند شد. چه بسا توکیو و حتا واشنگتن نیز هدف یکی از راکت های قاره پیمای حامل کلاهک هسته ئی کوریای شمالی قرار می گرفتند. **بینگو!** به این ترتیب کوریای شمالی از محور کدائی بیرون گذاشته شد. همکاری تمام و کمال دولت جمهوری اسلامی با "ائتلاف شمال" و مشارکت تمام عیار در "اجلاس بن" به منظور انتقال دولت از طالبان به فرد مورد علاقه ناتو یعنی حامد کرزی در نهایت جمهوری اسلامی را نیز از این محور خارج کرد. مضاف به این که دولت ایران در تقویت مجاهدین علیه دولت های متحد شوروی حاکم بر افغانستان کنار غربی ها ایستاده و المپیک مسکو را نیز به دلیل "دخالت نظامی" روس ها در افغانستان تحریم کرده بود! در این معامله و روند پیدا و پنهان امریکا دولت های عراق و لیبیا و سوریه را در مرکز هدف خود نشانده. دولت های متحد شوروی سابق و بازمانده از دوران جنگ سرد.

در متن دکتترین "نظام جهانی نو" - و نه "نظم نوین جهانی" - مقرر شده بود که به اعتبار قدرت ناشی از یک جانبه گرایی امریکا و پایان تاریخ مجلس ختم کمونیسم نیز پس از فروپاشی دومیونئی اعضای بلوک وارسا و ریختن دیوار برلین در کابل و بغداد و طرابلس و دمشق جشن گرفته شود! در همین راستا سرزمین های افغانستان و عراق با توحش

بی بدیل دولت های یورو آتلانتیک شخم زده شدند و تا اعماق تاریخ فرو غلتیدند. عمر دولت بوش و هزینه های بسیار سنگین جنگ در افغانستان و عراق و مهم تر از همه صدای پای بحران بزرگ ۲۰۰۸ به دولت نئوکنسرواتیست امریکا امان نداد که به حساب سوریه برسد. مسؤولیت این امر خطیر به دولت اواما- بایدن سپرده شد. این دولت برای استمرار سیاست بوش هیچ ملاحظه ای نداشت جز این که بدهی مالی اش سرسام آور شده بود و برنامه "میلیتاریسم کینزی" پاسخگوی تأمین هزینه های جنگ جدید نبود. امریکا و ناتو در گرداب افغانستان و عراق گیر کرده و اولی را به پاکستان و دومی را به ایران وانهاده بودند. مضاف به این که دو قدرت برتر چین و روسیه نیز کل سیاست یک جانبه گرائی امریکا را در هم شکسته بودند و جهان خلاف مهملات مرکز مطالعات ستراتیژیک Olin دانشگاه هاروارد وارد دوران چند قطبی شده بود.

جنبش موسوم به بهار عربی در ابتدای دهه دوم از هزاره سوم بسترهای تغییر خاورمیانه و افریقای شمالی را مساعد ساخت. مردمی که در اعتراض به سیاست های نئولیبرالی فقرزا در تونس و مصر به خیابان ها آمده بودند با تمهید قدرت های منطقه ئی مبارزه را به جریان های مختلف اسلامی و به ویژه اخوانی باختند. دولت زین العابدین بن علی به دنبال کشتن جمعی از معترضان خیلی زود تسلیم شد. ارتش تونس که تحت سیطره غربی ها بود از دسامبر ۲۰۱۱ (۲۴ دی-جدی- ۱۳۸۹) در مقابل مردم مقاومت کرد و پس از کشتن جمعی از معترضان فروپاشید. بن علی به عربستان گریخت و راشد الغنوشی - یک کهنه کار اخوانی و مؤسس حزب اسلامی تونس- به قدرت رسید. در مصر نیز اتفاقی مشابه تونس رخ داد. متعاقب تظاهرات گسترده و ممتد مردم زحمتکش، محمد مُرسی - رئیس حزب اخوانی آزادی و عدالت - به دنبال یک انتخابات دمکراتیک سوار دولت شد. (۳۰ جون ۲۰۱۲) ما به ازای حزب مُرسی همان حزب عدالت و توسعه اردوغان است. کمالین که گونه سازمانی و شبه دولتی آن حماس خالد مشعل است. به این ترتیب تا پیش از کودتای عبدالفتاح سیسی (۳۰ جون ۲۰۱۳) جریان اردوغان برنده تحولات "بهار عربی" شده بود. در تاریخ ۱۰ مهر- میزان- ۱۳۹۱ محمد مرسی و خالد مشعل (رهبر وقت حماس) به اتفاق مسعود بارزانی به استانبول رفتند و ضمن شرکت در کنگره حزب عدالت و توسعه AKP دست اردوغان را به عنوان رهبر جهان اسلام بلند کردند. خالد مشعل خطاب به اردوغان گفت:

« تو نه تنها رهبر ترکیه بلکه یک رهبر اسلامی و بزرگ هستی.»

محمد مرسی نیز شدیداً به دولت سوریه حمله کرد و از بشار اسد خواست استعفاء دهد. به محض آغاز جنگ داخلی سوریه حماس دفتر خود در دمشق را تعطیل کرد و در دفاع از تروریست های جبهة النصره و ارتش آزاد به دوحه رفت. پس از کودتای سیسی و دستگیری مُرسی و سپس مرگ او در زندان مرثیه خوان اصلی این رهبر اخوانی کسی نبود جز اردوغان که سیسی را قاتل دوست و متحد خود می دید. کودتای سیسی یک ضربه اساسی به اردوغان و اخوانی ها بود. آنان حالا ناامید از بازگشت اخوانی ها به مصر تمام اهتمام خود را معطوف ضعیف ترین حلقه دولت های عربی یعنی لیبیا و سوریه کرده بودند. قذافی که با حماقت ساده لوحانه و اعتماد احمقانه به غربی ها - دقیقاً مانند صدام حسین - سلاح های ستراتیژیک خود را نابود کرده بود خیلی زود از پا در آمد و کشته شد. اواسط فبروری ۲۰۱۱ تظاهرات خیابانی مردم لیبیا به سرعت از سوی جهادی رבוته شد. شورشیان مستقر در بن غازی با حمایت مستقیم میراژهای دولت فرانسه (سارکوزی) مثل برق طرابلس را اشغال کردند و در تاریخ ۲۳ اگست ۲۰۱۱ ضمن عبور از باب العزیزیه وارد قصر قذافی شدند. شهر سرت آخرین مکان عقب نشینی رئیس جمهوری لیبیا بود که در ۲۰ اکتوبر سقوط کرد و قذافی دستگیر و به طرز وحشیانه ای از سوی اوباش شورشی کشته شد. ابتداء مصطفی عبدالجلیل یک اسلامگرای هیچکاره به قدرت گماشته شد اما به دنبال رقابت ترکیه و عربستان و قطر از یک سو و روسیه و مصر و

امارات از سوی دیگر لیبیا به مبارکی صاحب دو دولت شد. اردوغان بیش از ده هزار نفر از تروریست های داعش و جبهه النصره را با هماهنگی و تحت فرماندهی افسران ارشد ترکیه به لیبیا گسیل داشت و ضمن اشغال طرابلس بر مناطق نفتی لیبیا نیز مسلط شد. دولت وفاق طرفدار اردوغان به ریاست فائز سراج از سال ۱۳۸۹ شکل گرفت. اردوغان روز ۱۶ خرداد ۱۳۹۹ و به دنبال پیروزی تروریست های اعزامی اش عربده کشان گفت:

« نظامیان ترکیه به همراه برادران شان در لیبیا توانستند طرابلس و تروهونه و همه فرودگاه های دیگر را تصرف کنند. این امر باعث تقویت جایگاه ترکیه در داخل پیمان آتلانتیک شمالی خواهد شد.»

در همین سخنرانی اردوغان به نقش مهم نیروهای هوادار خود در ادلب سوریه اشاره کرد و یادآور شد که حضور این شبه نظامیان وفادار به وی "وسعت قدرت عمل ترکیه را نشان می دهد." در مقابل دولت وفاق مزدور ترکیه، ارتشبد خلیفه حفتر (نوع لیبیائی مصطفی طلاس) به نمایندگی و با پشتیبانی روسیه و امارات و مصر در شرق لیبیا ایستاده است. ارتشبد و نظامیان دولت وفاق هوادار اردوغان را اشغالگر و استعمارگر می داند. علاوه بر این دو دولت در حال حاضر ده ها گروه تروریست اسلام سیاسی و بخشی از وفاداران به قذافی در شهرک ها و مناطق مختلف لیبیا به طور مسلحانه فعال هستند.... کوتاه این که بحران ۲۰۰۸ آمریکا به چند موضوع دامن زد:

۱. افول هژمونی آمریکا به ویژه در خاورمیانه و افریقا.

۲. عروج قدرت های منطقه نی مانند ایران و عربستان و ترکیه و پاکستان و البته اسرائیل. دولتی جعلی که همیشه نقش پاسگاه غرب را ایفا می کرده.

۳. سقوط اقتصاد آمریکا در حوزه تولید مادی و دست بالا یافتن اقتصاد چین. این روند تا آنجا پیش رفت که اقتصاد آمریکا بدون تولید ماده زدائی شده - مانند نت فلیکس و ارزش سهام شبکه های اجتماعی بر آمده از سیلیکون و هالیوود- به قدرت دوم بعد از چین تبدیل شد.

پیش از شروع بهار عربی و در سال ۲۰۱۰ بر مبنای ارزیابی انستیتوت لوی اکونومیک بدهی خارجی آمریکا به میزان ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی و کسری حساب های جاری به ۸.۵ تا ۹.۵ درصد GDP رسید. چنین روندی موید یک رکود بزرگ بود. نخبگان بورژوازی آمریکا برای حل این رکود چند راهکار یا فرضیه را مد نظر قرار دادند: یک. اگر دیگر قسمت های جهان سریع تر یا در واقع بسیار سریع تر از نرخ رشد آن برهه اقتصاد آمریکا رشد کنند، میزان تقاضا برای کالاها و خدمات این کشور افزایش می یابد.

دو. فرضیه فوق ابتداء با این مشکل جدی مواجه بود که آمریکا و متحدانش در ناتو بخش عظیمی از مراکز صنعتی خود را از بیخ تراشیده و به چین منتقل کرده بودند. تنها محصول سودآور آمریکا - به جز نت فلیکس و آمزون- در واقع دو محصول بود. یکی صدور دستاوردهای سرمایه داری نظارتی که بعد از ۱۱ سپتمبر در قالب سازمان های پولیسی امنیتی جدید شکل گرفته بود. مانند بلک واتر. دیگری صدور محصولات پنتاگون و تقویت روند میلیتاریسم کینزی و ساخت و ساز ارتش های پوشالی مانند ارتش عراق پساصدام و دوران حامد کرزی و اشرف غنی!

سه. بورژوازی آمریکا به این فرضیه نیز فکر می کرد که شاید بتواند کسری حساب جاری خود را از طریق مقاطعه کردن تقاضاهای داخلی جبران کند.

چهار. رشد انفجاری کسری حساب جاری ممکن بود به شیوه اصلاحاتی در قیمت های نسبی و یا به عبارت دیگر کاهش ارزش دالر جبران شود.

پنج. و البته در نهایت دولت اوباما به این امکان می اندیشید که بخشی از نیروهای نظامی خود را از افغانستان و عراق خارج کند. راه حل دیگر این بود که اعمال قدرت نظامی و سیاسی ممکن است بر اجزای تشکیل دهنده رشد کسری

حساب جاری به گونه ای مطلوب و مفید مؤثر واقع شود. گسترش جنگ امپریالیستی از افغانستان و عراق به لیبیا و سوریه می توانست یک گزینه مهم تلقی شود. با اینهمه نکته مهم این بود که بودجه اولیه این جنگ امپریالیستی جدید چگونه تأمین خواهد شد و در کدام روند به مافوق سود خواهد رسید؟ استفان وچ از مورگان استنلی با طرح این پرسش که:

« آیا یک اقتصاد امریکائی کم پس انداز می تواند سلطه جوئی های نظامی این کشور را تأمین بودجه کند؟»

پاسخ شخص وب به پرسش خود این بود:

« تجمع تاریخ و ژئوپولیتیک و اقتصاد من را مجاب می سازد که دیگر یک "جهان امریکا محور" راه به جایی نخواهد برد. دوران یک جانبه گرائی تمام شده.»

در این میان پرسش دیگری نیز مطرح بود:

« آیا توسعه نظامی امریکا می تواند به اعتبار خود و روند همین توسعه بودجه تأمین شود؟»

اندی زای از مورگان استنلی برآورد می کرد که:

« تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم اشغال عراق از سوی امریکا به درآمد و پس انداز ۴۰ میلیارد دلار در سال بابت خرید و فروش نفت خواهد انجامید. اما حتی اگر این پول به طور کامل تأمین شود باز هم پاسخ مقتضی به کسری حساب جاری امریکا نخواهد داد.»

امریکای اوپاما- بایدن به وضوح می دانست که تعیین تکلیف جنگ در افغانستان و عراق و لیبیا و سوریه بدون توافق با روسیه و ایران و ترکیه و عربستان و قطر و البته اسرائیل ممکن نخواهد شد. به این ترتیب بود که چالمرز جانسون (استاد بازنشسته دانشگاه برکلی و مشاور پیشین CIA) نتیجه می گرفت:

« آنچه بر امریکا می رود با وقایعی که بر شوروی سابق متعاقب ۱۹۸۹ رفت قابل قیاس است با این تفاوت که امریکا خلاف شوروی تجزیه خواهد شد اما دولتی که در پی این بحران به قدرت خواهد رسید یک قدرت درجه دو اقتصادی و سیاسی و نظامی خواهد بود که توان و برنامه و حتی ادعای سامان دهی به نظام سیاسی جهان آینده را خواهد داشت.»^۶

باری نبرد فدراسیون روسیه علیه نئونازی ها و دولت نئوفاشیست اوکراین سابق و شکست تمام عیار امریکا و متحدانش (یورو - آتلانتیک) مصداق واقعی نظریه جانسون است. بیهوده نیست که نخبگان بورژوازی امریکا برای جبران این شکست تحقیرآمیز بار دیگر دستان ترمپ را فشرده اند. برنامه جهانی سازی دموکرات ها شکست خورده است. تلاش آنان برای جبران این شکست در دوران بایدن با شکستی دیگر پاسخ گرفته است. حالا ترمپ آمده است تا به اعتبار برنامه ای ناسیونالیستی امریکا را به جایگاه پیشین خود باز گرداند. او بشدت می خواهد از جنگ اوکراین و خاورمیانه فاصله بگیرد و هزینه های آن را صرف تقویت رقابت با چین کند. به این ترتیب بود که امریکا تعیین تکلیف نهایی با دولت سوریه را به دو دولت قائم مقام خود در منطقه سپرد. ترکیه و اسرائیل.

در ادامه این مباحث به مناسبات و نقش جهادی های وابسته به ترکیه و عربستان و قطر در جریان ربایش خیزش مردم سوریه و ساقط کردن دولت اسد خواهیم پرداخت. همچنین از ماهیت منافع دولت های اسرائیل و ترکیه از یک سو و ایران و روسیه از سوی دیگر سخن خواهیم گفت و به منافع و زیان های ناشی از سقوط اسد برای هر یک از این دولت ها اشاره خواهیم کرد. علاوه بر این با شناختی که از مناسبات اجتماعی و سیاسی سوریه دارم به دلان تناقض های بیرون زده از سقوط دولت بشار اسد سر خواهیم کشید و به تبیین نتایج احتمالی برخورد گسل های این تناقض ها - به فرض استقرار دولت نیابتی ترکیه - وارد خواهیم شد.....

جمعه ۷ دی- جدی- ۱۴۰۳ / ۲۷ دسمبر

پی نوشت ها:

۱. کتاب "فاشیسم مقدس" من، به دلیل تأکید بر فساد دولت نوری مالکی و طرح سیاست‌های نئولیبرالی و فقرزای بشار اسد از سوی بررسان وزارت ارشاد دولت رئیسی غیرمجاز اعلام شد!
۲. در این زمینه بنگرید به مقاله "جنگ امپریالیستی در لیبیا" از همین قلم در این لینک:
<http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=36836>
۳. ن. ک به مصاحبه محمد قراگوزلو با تلویزیون اندیشه (رضا گهرزاد) در مورد تحولات و ماهیت سیاسی اقتصادی انقلاب نیمه تمام مصر.
<https://www.youtube.com/watch?v=BFIw3U1WbWY>
۴. در این باره بنگرید به کتاب های "فرمانروای جهان کیست؟" و "هژمونی و بقا" و "نظام های سلطه" از آثار درخشان نوام چامسکی.
۵. ن. ک به کتاب "فتح‌نامه کابل" (۲۰۲۰) نوشته کارلوتا گال، ترجمه و بازنویسی و روایت محمد قراگوزلو، انتشارات نگاه. این کتاب که برنده جایزه پولیتزر شده است داستان های واقعی از جنگ در افغانستان و ترور و جنایت سازمان پولیس مخفی ارتش پاکستان را روایت می کند.
۶. ن. ک به: قراگوزلو محمد (۱۳۸۸) بحران نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه. صص: ۲۰۴